

## نقد تطبیقی رمان کلیدر و اینجه ممد از نظر شخصیت پردازی و محتوا

### کطیور زیرک‌ساز

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران.

Email: [kativarziraksaz@gmail.com](mailto:kativarziraksaz@gmail.com)

### چکیده

ادبیات تطبیقی، علمی است که به سنجش آثار، عناصر، انواع سبک‌ها، دوره‌ها، جنبش‌ها و چهره‌های ادبی و به طور کلی مقایسه ادبیات در مفهوم کلی آن در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد. ادبیات تطبیقی از ادبیات، روابط ادبی، ذوق‌ها، عواطف و احساسات ملل مختلف سخن می‌گوید و بازتاب ادبیات ملّتی را در ملّت‌های دیگر تحلیل می‌کند. دو کشور ایران و ترکیه در دوره معاصر، تحولات سیاسی و فرهنگی مشابهی را پشت سر گذاشته‌اند و همین امر موجبات دگرگونی عمیقی در ادبیات دو ملّت شده است و شاعران و نویسندگان، به عنوان بازتاب دهندگان تحولات اجتماعی و سیاسی نقش مهمّی در انعکاس این وقایع داشتند، بر همین اساس آثار داستانی مصطفی یا شار کمال و محمود دولت‌آبادی، دو داستان‌نویس معاصر به دلیل برخورداری از زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یکسان، قابل بررسی و تطبیق هستند. از این‌رو، پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر مکتب ادبیات تطبیقی فرانسه که دامنه آن منحصر و محدود به تأثیر و تأثر نویسندگان و شاعران از همدیگر است، به تطبیق رمان اینجه‌ممد و کلیدر، پرداخته‌است. یافته‌های پژوهش، نشان از آن دارد که به خاطر تقدّم زمانی رمان اینجه‌ممد یا شار کمال بر کلیدر دولت‌آبادی، رگه‌هایی از تأثیرگذاری اینجه‌ممد بر کلیدر در زمینه محتوا، شخصیت‌پردازی و برخی حوادث داستان مشاهده می‌شود. افزون بر این از جمله شباهت‌های دو رمان؛ حماسی بودن، داشتن خاستگاه شفاهی و فولکلور، تأثیر رئالیسم سوسیالیستی، عیار بودن قهرمانان داستان است.

**واژگان کلیدی:** ادبیات تطبیقی، داستان، رئالیسم، یاشار کمال، دولت‌آبادی، اینجه‌ممد، کلیدر.

### ۱. مقدمه

ادبیات تطبیقی یا Comparative literature که گاهی به آن «ادبیات همگانی» نیز گفته می‌شود، چشم اندازی است از بررسی و تحقیق درباره ادبیات و کشف ارتباط آن با دیگر عناصر تشکیل‌دهنده یک فرهنگ. در این علم عناصر مشترک ادبیات کشورهای مختلف بررسی می‌شود؛ ادبیاتی که گاه ارتباط و شباهت میان آنها زیاد و زمانی نیز این شباهت تنها ناشی از تصادف است. ادبیات تطبیقی به عنوان پل ارتباطی میان کشورهای جهان، در برقراری یک صلح پایدار جهانی نقش بسیار مهمّی داشته است. افزون بر این، ترجمه آثار ادبی، به ویژه ترجمه شاهکارهای ادبی، به زبان‌های دیگر، نشانه وجود روح و پیام خاصی در آنهاست که مردم دیگر هم، آن محتوا را با فطرت خویش مانوس می‌یابند. این مرز شکنی در ادبیات، علاوه بر جنبه محتوایی و غنای آن، جنبه

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

زیبایی بیان هم دارد که زمین ها و زمان ها را درمی نوردد و یک اثر ادبی خوب، متعلق به همه جهان می شود، نه کشور یا زبان خاص و به همین دلیل، در قرون مختلف ماندگار می شود و به زبان های دیگر نیز ترجمه می شود.

به زعم بسیاری از منتقدان ادبی، رمان اینجه ممد (۱۹۵۵)، نوشته مصطفی یاشار کمال، نویسنده کرد اهل ترکیه، یکی از شاهکارهای ادبی دنیاست که ترجمه آن به بیش از چهل زبان زنده دنیا، تأییدی بر این مدعاست. این رمان به سال ۱۳۵۷ توسط «ثمین باغچه بان» به زبان فارسی برگردانده شد و در اختیار ایرانیان قرار گرفت. با خواندن این رمان، مخاطب، از نظر محتوا و شخصیت پردازی، شباهت های فراوانی میان آن و رمان حجیم کلیدر نوشته محمود دولت آبادی مشاهده می کند که با توجه به تقدم زمانی نوشتن رمان اینجه ممد بر کلیدر، این شباهت ها نشان از گرت برداری محمود دولت آبادی از اینجه ممد مصطفی یاشار کمال دارد.

کمال صادق گوکچلی با نام ادبی یاشار کمال (۱۹۲۳-۲۰۱۵) از نویسندگان کُرد اهل ترکیه و نامزد جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۷۳ و محمود دولت آبادی اهل خراسان ایران از نویسندگان رئالیستی هستند که در آثار داستانی خود واقعیت های اجتماعی را بازتاب داده و دغدغه های جامعه خویش را در قالب داستان هایی با مضامین اجتماعی به تصویر کشیده اند. رمان «اینجه ممد» (۱۹۵۵) از یاشار کمال، گوشه هایی از تلاش مردمی روستایی است که برای دفاع از حیثیت فردی و طبقاتی خود در قبال ستم زمینداران و غاصبان اراضی و راهزنان محلی پشتیبان آنان، به مبارزه برخاسته اند. رمان اینجه ممد، به نوعی یکی از خاستگاه های رمان کلیدر دولت آبادی به حساب می آید و نمودهایی بسیار برجسته از خود در کلیدر باقی گذاشته است. این رمان نیز مانند کلیدر، رمانی قوم نگارانه و مردمی از مبارزات عیاروارانه «اینجه ممد» بر ضد «ارباب عبدی» و دار و دسته های طرفدار ارباب و ژاندارم های دولت در «چوکوروا» واقع در «آناطولی» و ملهم از مبارزات عیارانی مانند «احمد بزرگ» در ترکیه و «میخلی بابا»، «جلالی لُر» و «کور اوغلو» در آذربایجان است. چنان که «محمود دولت آبادی» نیز آنچه را در مورد «گل محمد سبزواری» پس از پایان کار عیاری اش در سال های ۱۳۲۷-۱۳۲۰ نقل مجالس و ورد زبان مردم خراسان بوده است، در رمان کلیدر (۱۳۶۳) ثبت و ماندگار ساخته است که به زعم نگارنده در ساختار و محتوا تا حدودی تحت تأثیر رمان اینجه ممد یاشار کمال قرار گرفته است. چرا که محمود دولت آبادی، آگاهانه و یا ناآگاهانه از روی منش و رفتارهای «اینجه ممد» و دیگر شخصیت های همین رمان، الگوبرداری و بازآفرینی کرده است. بدین معنا هنگامی که «گل محمد» (شخصیت اصلی داستان کلیدر) به دادخواهی از رعیت ستم دیده به سراغ مالکانی چون «ارباب نجف سنگردی» و «میرخان دزمینی» می رود تا حدود زیادی تداعی کننده عمل قهرمان داستان اینجه ممد است که به سراغ بزرگ مالک، «ارباب عبدی» می رود و با قتل او و تقسیم زمین های اربابی میان روستاییان بی زمین به طرفداری و دفاع از حقوق رعیت ها می پردازد.

افزون بر این، توجه به پاره دیگر از حوادث ریز و درشت و نوع شخصیت ها و دیالوگ هایی که دولت آبادی در رمان طولانی کلیدر نقل کرده است و همچنین تقدم زمانی نگارش رمان اینجه ممد، نسبت به کلیدر، نشان می دهد که دولت آبادی تا حدود زیادی متأثر از رمان اینجه ممد یاشار کمال قرار گرفته باشد. بنابراین پژوهش حاضر بر آن است تا در راستای ساخت بهتر و عمیق تر ادبیات ملی همچنین نشان دادن پیوند و ارتباط با فرهنگ های دیگر ضمن مقایسه تطبیقی این دو اثر، تفاوت ها و شباهت های آنها را بیان و سپس میزان تأثیرپذیری محمود دولت آبادی از یاشار کمال را نشان دهد.

## ۲. پیشینه پژوهش

براساس جستجوهای به عمل آمده تاکنون هیچ پژوهشی داستان های اینجه ممد از یاشار کمال و کلیدر از دولت آبادی را مورد تطبیق و مقایسه قرار نداده اما پژوهش هایی فراوانی از جنبه های گوناگون پیرامون دولت آبادی اعم از پایان نامه و مقاله صورت گرفته است که به اختصار به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

-محسنی (۱۳۸۳) در مقاله‌ای با نام «مکتب‌های ادبی در رمان‌های دولت آبادی با نگاهی نو به کلیدر و جای خالی سلوچ»، به رئالیست بودن و ناتورالیست بودن دولت‌آبادی در کلیدر و جای خالی سلوچ اشاره و شواهدی برای این ادعا توسط نگارنده ارائه شده است.

-حسن پور آلاشتی (۱۳۸۶) در پژوهشی با عنوان «ویژگی‌های زبان روایت در سه اثر از محمود دولت‌آبادی»، سه اثر داستانی دولت‌آبادی به نام‌های عقیل عقیل، کلیدر و جای خالی سلوچ از نظر سبک‌شناسی زبانی بررسی شده است.

-گرگی (۱۳۸۷) «بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و ملی بزرگترین رمان فارسی»، در این جستار، بازتاب عناصر بومی، محلی و همچنین باورهای دینی و ملی در رمان کلیدر گردآوری و به نقد کشیده شده است.

-حسن لی و مجرد (۱۳۸۸) «بررسی محورهای اصلی و شیوه گسترش روایت در کلیدر»، در این نوشتار، عناصر داستانی، نحوه شخصیت پردازی و درونمایه روان کلیدر مورد تحلیل قرار گرفته است.

-واصفی و ذوالفقاری (۱۳۸۸) «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی»، این نوشتار با نگاهی انتقادی جایگاه زن را در آثار داستانی دولت‌آبادی مورد نقد و بررسی قرار داده و خشونت‌های صورت گرفته علیه زنان را در آثار او نشان داده است.

-نصر اصفهانی، و شمعی (۱۳۸۸) «سبک شناسی رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی»، در این پژوهش، رمان جای خالی سلوچ، از دید سبک شناسی زبانی (تلفیق گونه‌های عامیانه، ساختمان نحوی جمله و...) و سبک شناسی روایت (عناصر داستانی، شخصیت پردازی، درونمایه) مورد بررسی قرار گرفته است.

### ۳. بررسی تطبیقی محتوای داستان کلیدر و اینجه ممد

حماسی بودن رمان اینجه ممد و کلیدر، محتوای مشترک داستان کلیدر و اینجه ممد است. در این دو رمان ویژگی‌هایی وجود دارد که با متون حماسی مطابقت دارد. یکی از این ویژگی‌های وجود قهرمان و ضد قهرمان است. در این دو رمان، مخاطب با دو قهرمان که برخاسته از میان توده‌های مردم روستایی و ایلیاتی هستند و خاستگاه آسمانی و غیر انسانی ندارند، روبرو می‌شود؛ یکی اینجه ممد و دیگری گل محمد، همچنین در مقابل این دو قهرمان افزون بر سیستم حکومت دیکتاتوری، دو ضد قهرمان هم وجود دارد؛ ارباب عبدی و ارباب نجف سنگردی. البته ناگفته نماند در رمان اینجه ممد پیش از این که داستان طغیانگری اینجه ممد آغاز شود، نویسنده از چند شخصیت یاد می‌کند که نمادهایی از آگاهی و پایداری در برابر ستم اربابان رعیت ستیز بوده‌اند و از شخصیت‌های حماسی رمان محسوب می‌شوند. یکی از اینان «احمد بزرگه» نام دارد. وقتی اینجه ممد برای نخستین بار از روستای خود، آسیاب چشمه، به قصبه می‌رود، با یکی از عیاران معروف به نام احمد بزرگه (احمد بیگ) روبرو می‌شود که در طی شانزده سال عیاری و سرکشی خود بر ضد دولت و اربابان محلی، تنها یک نفر را کشته است:

«آن هم مردی را که وقتی خودش سرباز بود، با شکنجه و زور به مادرش دست درازی کرده بود... اسم آن مرد هم ارباب حسین بود... احمد بزرگه راهزن نبود. در قلمرو او، هیچ یاغی ای هم جرأت راه زنی نداشت. او متمول‌ترین کسان را از اهالی چوکوراوا، نشانه می‌کرد. بعد با یکی از تفنگدارهایش پیغام می‌فرستاد که فلان قدر باید بدهی... احمد بزرگه پولی را که می‌گرفت، حرام نمی‌کرد. اصلاً در سر کوه، پول به چه دردش می‌خورد؟ او با این پول، برای بیمارانی که در قلمرو او زندگی می‌کردند، دوا و درمان و برای آنهایی که گاو نداشتند، گاو و برای آنهایی که فقیر بودند، آذوقه می‌فرستاد. وقتی بخشوده شد و به ده برگشت، دهاتی‌ها از دور و نزدیک، برای دیدن او روزها راه را پشت سر گذاشتند (یاشارکمال، ۱۳۵۷: ۷۸، ۷۷).

دومین قهرمان مردمی رمان حماسی اینجه ممد، آقا صالح، رعیت باسواد و بی باکی است که با پشتیبانی مردم، مانع از دست اندازی علی صفا بیگ، ارباب محلی، به اراضی رعیت می‌شود. ارباب می‌خواهد زمین‌های مزروعی روستای سیاه توت را غضب کند، اما با مقاومت آقا صالح و رعیت روبه‌رو می‌شود:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«اگر او نبود، علی صفا بیگ، می‌توانست تمام مزارع سیاه توت را هم به راحتی بالا بکشد، اما آقا صالح مثل کوهی میان علی صفا بیگ و زمین خودش و زمین دهاتی‌های خودش، سینه سپر کرده بود . . . سال‌ها بود که علی صفا بیگ نتوانسته بود صدمه ای به او برساند» (همان: ۳۶۶).

اما پای اینجهمم، هنگامی به رفتار حماسی کشیده می‌شود که سال‌ها از ستم ارباب عبدی به او و مادرش می‌گذرد. او یک بار در نوجوانی از خارستانی که باید در آن برای ارباب شخم بزند، می‌گریزد اما پس از تحمل شکنجه خود و مادر، ناگزیر می‌شود دیگر بار برای ارباب، کار کند. ستمی که ارباب به جرم فرار از کار برای او و مادر پیرش - که روی همان زمین ارباب کار می‌کند - در نظر گرفته، فراموش شدنی نیست:

«آدم‌های ارباب شروع کردند به پیمانانه کردن: سه کیله بر ای ارباب، یک کیله برای دونه (مادر اینجهمم). سهم ارباب، تلی شد به چه بزرگی! اما سهم دونه، کوچک و کوچک‌تر شد و شد یک کوپه کوچک» (همان: ۵۷).

ارباب برای ارباب روستاییانی که شاهد این صحنه هستند، به آنان هشدار می‌دهد که کسی حق ندارد سر خود به آن دو، کمک کند. دیگر ستمی که در جوانی بر قهرمان ما می‌شود، توانایی است که باید به خاطر عشق و ازدواج بپردازد. او بر خدیجه نامی، مهر افکنده است اما ارباب عبدی، خدیجه را - که به خاطر زیبایی و کاردانی‌اش شناخته شده است - برای خواهرزاده بی‌لیاقت و ناخوشایندش می‌خواهد. ارباب نه تنها بر زمین، حق مالکیت دارد، بلکه به گونه‌ای سنتی مالک رعیت جماعت نیز هست. ممد با خدیجه از روستا می‌گریزد تا در قصبه با او ازدواج کند اما مورد تعقیب کارگزاران ارباب قرار می‌گیرد. ممد به طرف ارباب شلیک می‌کند و تصور می‌کند او را در تاریکی جنگل کشته اما آن که کشته شده، خواهرزاده ارباب است. خدیجه دستگیر و روانه زندان و ممد متواری می‌شود و به یک دار و دسته راهزن می‌پیوندد تا از آسیب ژاندارم‌ها، ایمن شود.

در رمان کلیدر نخستین نمود توانایی و شایستگی در قهرمانی که به اعتبار هیئت و قیافه هیچ گونه برتری ای بر دیگران ندارد و حتی به دلیل لاغری، از دیگران هم ممتاز است، جسارت و توانایی او در رام کردن اسب یکه شناس مارال، قره‌آت، است که تا کنون به دلیل تجربه سواری با شتر خود، مهارتی در اسب سواری و به زیر زین کشیدن آن را نداشته است:

«حال، توانسته بود تن به روی گردن قره بکشاند و گوش حیوان را محکم به دست گیرد و غیظ آلود بیچاند. هم توانسته بود پای چپ به رکاب برساند و گیر بدهد . . . بی درنگ گوش قره رها کرد و چنگ در قاچ زین انداخت و در جهیدن و به خود پیچیدن اسب، توانست نشیمن خود را در خانه زین جا بدهد و لگام چنان بکشد که گردن تیز و ترخت قره، کمانه بر دارد. اینک، سوار بر قره بود (دولت‌آبادی)، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۱۳، ۱۱۲».

رفتار حماسی دیگر گل محمد، همداستانی با برخی خویشان برای همراهی با مدیاری، دایی جوان سر، عاشق پیشه و عیار خویش، است که به تنهایی برای به در بردن معشوقش، صوقی، از خانه حاج حسین چارگوشلی به روستایی به همین نام تاخته است. او برای کمک به مدیاری جهت رسیدن به معشوقش به چارگوشلی می‌رود. صوقی به نامبرد (نامزد) نادعلی، پسر حاج حسین چارگوشلی خرده مالک همین روستا است. با این همه، صوقی، دل به نزد مدیاری برده است؛ جوانی خوش سیما و به قامت که نمادی از شور زندگی، بی پروایی، شادخواری و شاد نویسی است. گل محمد، علی اکبر حاج پسند، خان عمو و صبراو، چوپان خان عمو، مسلحانه به چارگوشلی می‌تازند تا مدیاری را در رسیدن به مراد یاری دهند اما چیرگی تیرگی شبانه و شتاب در کار و شیبخون از یک سو، تردید و هراس صوقی در فرار از خانه و مقاومت مسلحانه نادعلی از سوی دیگر، باعث کشته شدن پدر نادعلی و مدیاری می‌شود:

«یک تن پیش باید بتازد و مدیاری را بیابد. این تن زیر شلیک باید پیش براند. گل محمد سر بر یال اسب خواباند و لگام، سست کرد. یقین که مدیاری از خانه زین بر زمین افتاده است. اسب رمیده مدیاری باز آمده بود. پناه دیوار خانه ی حاج حسین، گل محمد از قره‌گ پایین

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

خرزیده و خمیده، چهار دست و پا تقریباً گرگ‌آسا از بیخ دیوار، دوان شد. پرواز گلوله‌ها از فراز سر، سپرش بودند و گامی دیگر، پیکر پس افتادهٔ مدیاری، پیش پایش بود» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ج ۱، ۱۷۰).

رمان حماسی کلیدر و اینجه‌ممد، حاوی یک رشته بی‌پروایی‌ها، رشادت‌ها و خطر کردن‌های اینجه‌ممد و گل‌محمد است. نخستین نمونه از تهوراً اینجه‌ممد، کوشش برای رهایی خدیجه از چنگ نگهبانانی است که می‌خواهند او را برای محاکمه و اعدام به کوزان ببرند. اینجه‌ممد به تنهایی راه را بر چهار امنیه‌ای می‌گیرد که خدیجه و یک زندانی زن دیگر به نام آیراز را با خود می‌برند و در همان حال اصرار دارد تا جایی که ممکن است امنیه‌ها را فقط زخمی و ناتوان کند، زیرا به کشتن هیچ کس خشنود نیست: پای امنیهٔ درازقدی را که پشت بقیه بود، نشانه گرفت و ماشه را چکاند. امنیه نعره زنان برگشت خودش را روی زمین انداخت. ممد مثل مسلسل درو می‌کرد. چپ و راست را به گلوله بسته بود. امنیه‌ها گیج شده بودند: آهای امنیه‌ها! برگردین و برین سر کار و زندگیتون . . . رفیق‌تونو وردارین برین (همان: ۴۵۱، ۴۵۰).

اینجه‌ممد، دو باره قصد ارباب عبدی می‌کند. بار دوم، پناه‌گاه او را در روستایی دورافتاده شناسایی می‌کند و خانه را آتش می‌زند و باز فکر می‌کند ارباب را بی‌جان کرده است. اینک قهرمان روستایی ما برای سومین بار به سراغ ارباب می‌رود: «در آن یکی اتاق، قیامتی راه افتاده بود. ممد تفنگش را راست کرد. سه تیر در سینهٔ ارباب خالی کرد . . . مثل صاعقه از پله‌ها پایین رفت و سوار اسبش شد. در این میان، امنیه‌ها خبردار شده، خانه را به تیرباران گرفتند. اسب را به تاخت به طرف توروس راند. از پشت سر مثل ریگ، تیر می‌بارید . . . آفتاب داشت می‌زد که به آسیاب چشمه رسید . . . دهاتی‌ها، ممد را وسط میدان‌گاهی روی اسب مثل صخره‌ای دیدند . . . صدها چشم روی ممد مانده بود اما از هیچ کس، صدایی در نمی‌آمد . . . به طرف علی کوه تاخت. مثل ابری سیاه از دهکده گذشت و از پیش چشم‌ها گم شد» (همان: ۵۱۵، ۵۱۴).

در کلیدر هم، نخستین حرکت یاغی‌گرانه و سرکشانه بر ضد دولت، هنگامی است که گل‌محمد با همداستانی خان‌عمو و زنان خانواده، ناگزیر می‌شود دو امنیه‌ای را که برای وصول مالیات آمده‌اند، بی‌جان کند. چنان که اشاره شد، یکی از دو امنیه، به زیور طمع می‌کند: زیور بیرون جهیده و هراسان به آسمان فریاد می‌برد: چرخ در هراس و گریز؛ رم در شب شاخه‌های طاقی‌گریلی، کلاه و قبا بر سر دست، در پی او دوید اما نه چند ان دور از چادرها، ناچار ماند و چشم به این سوی و آن سوی دوان. شب، زن را ربوده بود. میزان مالیات باید بر پایه ی سیاهه و شمار گوسفندان باشد اما به دلیل بزم‌رگی، بسیاری از احشام از میان رفته‌اند. خشک سالی میزان محصول دیم را کاهش داده اما میزان مالیات هیچ تفاوتی نکرده‌است. گل‌محمد حاضر به پرداخت مالیات نیست و دو امنیه می‌خواهند او را با خود به سبزوار ببرند. «گل‌محمد» نگران این است که بازجویی‌ها، به واقعهٔ «چارگوشلی» بینجامد و پای قتل «حاج حسین چارگوشلی» و «مدیاری» به میان آید. پس، بعد از یک چاره‌گری شتابان درمی‌یابند که تنها راه رهایی، کشتن امنیه‌ها و گریز به بیابان و اختفاست:

«می‌رویم. آرام، مثل کبک. تو مادر! یکی از چارقدها را داشته باش. ماهک! تو هم یکی را. صدا نباید برآید. مارال! تو یکی از ریسمان‌ها را از خان‌عمو بستان. تو هم یکی را زیور. خیلی باید جلد باشی. مثل آهو. خواب را از کله‌هایتان بتارانید. یک دم غفلت نباید کرد. شما دو تا، شانهاشان را طناب پیچ می‌کنید. تو و ماهک هم مادر، دهن‌ها را می‌بندید. خان‌عمو! برایت بگویم که تا پا به چادر گذاشتیم تو باید آن یکی را مهار کنی که بیخ صندوق خوابیده، نشسته است؛ جندان رمقی ندارد. مثل تندر باید باشیم. پیش از این که به خود بیایند و دستشان را به برنوهاشان بگیرند، باید درهمشان ببیچیم. بی‌کند و واکنند، بی‌کشمکش، خفه و بی‌صدا. با این همه، از بد حادثه، پس از گور و گم کردن اجساد امنیه‌ها، «علی‌اکبر حاج پسند»، «عمو مندلو» و «مالیه‌چی» با هم سر می‌رسند: میهمانان ناخوانده و غیر قابل اعتماد» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ۶۹۹-۶۵۵).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

قهرمان حماسه، تبلور فضیلت‌های انسانی است: قهرمان رمان حماسی امروز، تنها نمادی از توانایی‌های بدنی و جنگ‌آوری نیست؛ تجسمی از منش والای انسانی نیز هست. این دو قهرمان در تمام روزگار کودکی، شاهد ستم اربابان به خود، مادر و روستاییان بی‌چیز بوده‌است. پس نمی‌توانند شاهد ستم و ناجوانمردی خود نسبت به دیگران باشند. وقتی به دسته‌های رازن می‌پیوندند، از ضعیف‌کشی و رفتار غیر انسانی آنان، خشنود نیست. وقتی ناگزیر می‌شود لباس غارتی را به تن کند، در خود احساس حقارت می‌کند: «داشت خفه می‌شد. اندرون و بیرونش له شده بود. نمی‌دانست چه بکند و به کجا برود» (همان: ۱۶۱).

او حتی هنگامی هم که با راهزنان همکاری می‌کند، از غارت داشته‌های دو نفر کارگری که پس از چند سال کار با نقدینه خود دارند به طرف روستایشان باز می‌گردند، خودداری می‌کند و به آن دو هشدار می‌دهد که خود را از آسیب دور و دیوانه‌ها رازن، دور نگاه دارند:

«نترسین. کسی کاری با پولتون نداره. بیا این پولات... گوش کنین چی می‌گم. از طرفای دشت چاناکلی رد نشین. دسته دور دو دیونه اون طرفاس (همان: ۲۳۷، ۲۳۶).

همچنین در رمان کلیدر مخاطب مشاهده می‌کند؛ با آن که زندگی بر خانواده گل محمد، سخت گرفته و تنگی گذران زندگی، عرصه را بر او دشوار کرده است، همچنان بر طبع آزاده خود باقی می‌ماند. با آن که خان عمو به سادگی راه بر گذرنده منتعم در تاریکی شب می‌گیرد تا مالش بستاند، گل محمد تا هنگامی که بتواند بر فقر خود شکیبایی کند، در نقش حرامی ظاهر نمی‌شود: «تا کارد به استخوانم نرسد، این کار را نمی‌کنم. روی مال مردم، دست دراز نمی‌کنم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱، ۴۴۵). او حاضر است به کار پر مشقت و خوارماییه هیزم‌کشی، تن بدهد اما روا نمی‌دارد چوپان اربابی مانند آلاچاقی بشود. گل محمد در هر حال، آزادگی را برمی‌گزیند:

«نمی‌توانم برای برای غیر، کار کنم. تا بوده‌ام، چوپان خودم بوده‌ام من» (همان: ۵۱۰). و نیز حاضر نیست تفنگ برنو خود را به خان عمو بدهد تا از آن برای گرفتن راه بر دیگران، استفاده کند: «نه، خوش نمی‌دارم که لوله تفنگ من رو به سینه مردمی خرد و خوارتر از خودم قراول برود» (همان: ۵۳۰).

اینچه ممد وقتی درمی‌یابد که وکیل باشی-امنیه که مأمور دستگیری و قتل او است - زن و بچه دارد، در چند مورد از شلیک به سوی او خودداری می‌کند و حتی گلوله‌ای به کلاهش شلیک می‌کند تا به او هشدار داده باشد. او نمی‌خواهد گرفتار عذاب وجدان بیدار خود شود:

«زن و بچه‌داری وکیل باشی! برگرد برو. برو دنبال کار و زندگیت... نذار خونت به دس ما ریخته بشه. خیلی پی ما رو گرفتی» (همان: ۱۸۸).

وقتی اینچه ممد دومین بار، وکیل باشی عاصم را - که پیوسته به دنبال او است تا ممد را دستگیر کند و درجه و تشویق نامه بگیرد - غافلگیر می‌کند، باز هم به او فرصت می‌دهد تا جان خود را دربرد:

«وکیل باشی عاصم وقتی به هو چشمش افتاد به من که بالا سرشم، نعره زنون خودشو انداخت رو زمین. گفتم: ترس وکیل باشی. تو گناهی نداری. من اگه می‌خواسم بکشم، تا حالا ده دفته کشته بودمت. پاشو برو پی کارت» (همان: ۴۷۸).

این رویکرد در مورد گل محمد کلیدر نیز به چشم می‌آید، وی هنگامی که با امنیه‌ها درگیر می‌شود تلاش می‌کند که کمترین آسیب را به آنها برساند و اسیران را به نزد سرگرد فر بخش، فرمانده ژاندارمری خراسان می‌فرستد تا به او هشدار و پیام دهد که باید زبان را به انداخت، نه اسلحه‌ها را و به این ترتیب وی گفتگو را راه حل مناسب‌تری نسبت به کشت و کشتار می‌داند:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«شما هم، می خواهیم پیغام ما را به فربخش برسانید که اگر پیش از تفنگ‌هایش، زبانش را به کار می‌انداخت، بهتر بود. به او بگویند قشون قشون هم اگر تفنگچی روانه کند دنبال ما، زنده بر نمی‌گردانیمشان» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۵، ۱۴۱۷).

در رمان اینجه‌ممد، هنگامی که این قهرمان مردمی، ناگزیر می‌شود چند خانهٔ نبین را به آتش بکشد تا ارباب عبدی را از آنها بیرون بکشد، دچار عذاب وجدان می‌شود و بر خود، نمی‌بخشاید و آرزو می‌کند که ای کاش در همان لحظه مرده بود و شاهد نگاه سرزنش بار مردم نمی‌شد (همان: ۳۲۳).

با برقراری حاکمیت قانون در کشور، دولت به همهٔ یاغیان، تأمین جانی می‌دهد و او می‌تواند با دادن تفنگ خود، آزادانه و بی‌هیچ گونه بی‌می به زندگی ادامه دهد، اما وی ادامهٔ مبارزهٔ طبقاتی، کشتن ارباب عبدی و قبول خطر را بر سلامت و اختیار گوشهٔ عافیت برمی‌گزیند. پس بر اسبی می‌نشیند که برایش تحفه آورده‌اند و راه خانهٔ مخفی ارباب عبدی را در پیش می‌گیرد تا بر پیمان خود با روستاییان در مورد قتل ارباب و بازگرداندن زمین‌های غصب شده به آنان، باقی بماند.

در رمان حماسی، مردم نیز رفتاری قهرمانی دارند: در رمان حماسی، هر جا که قهرمانی از میان تودهٔ مردم و به خاطر ستمی که بر او و خانواده اش رفته، به پا می‌خیزد، ناگزیر تودهٔ مردمی هم که از همان ستم رنج می‌برند، به عنوان تنها نیروی پایداری در برابر قدرت سیاسی حاکم حضور دارند. در اینجه ممد، خواننده در چند وجه، از یاری و حتی رهنمود تودهٔ مردم به قهرمان آگاه می‌شود: نخست، کمک‌های مالی و همیاری مستقیم آنان به او برای رسیدن به آرمان و مبارزهٔ طبقاتی بر ضد ارباب غاصب و بهره‌کش است. همیاری مردم گاه به صورت کمک‌های مالی و مردمی و باور توده به پیروزی آیندهٔ جنبش نمود می‌یابد. عثمان بیگ (عثمان بزرگه) از اینجه ممد به شاهین من تعبیر می‌کند و از جمله هواداران سرسخت او و هم او است که از مردم روستایی‌های دور و نزدیک برای ممد کمک‌های مالی را جمع می‌کند و شخصاً به او می‌دهد:

«شاهینم! اینو دهاتیا برات فرستاده‌ن. الهی شکر! خدایا شکر! اجازه بده من دیگه برم. باید برم به دهاتیا مژده بدم. باید توی ده جشن بگیرن» (همان: ۴۱۳).

علی شله - که از جاسوسان ممد است و به هوشیاری و رزنی به نام می‌باشد - به ممد اطمینان می‌دهد که مردم به او، کمک مالی و تسلیحاتی خواهند کرد:

«شما دیگه به فکر پول نباشین. ده وایوای مثل کوه پشت سرتونه. عثمان بزرگه ازت خیلی خوشش اومده ممد! اگه کالایجی (سردستهٔ راهزنان) بهشون این قد ظلم نکرده بود، باز سراغت میومد و برات پول می‌آورد» (همان: ۴۱۵).

اسبی یکه‌تازی که ممد بر آن می‌نشیند و با آن برای سومین بار به سر وقت ارباب عبدی می‌رود، هدیهٔ مردم است که عثمان بزرگه برایش آورده است. او جز اسب، مژدهٔ ساخت یک باب خانه و خرید یک مزرعه برای ممد آورده است. این گونه برخورد روستاییان نشان می‌دهد که به آیندهٔ مبارزهٔ طبقاتی خود و ممد باور دارند:

شاهینم! خونه‌ت ساخته شد و حاضره. مزرعتم دادم کاشتن. این اسبیم، دهاتیا برات فرستادن. ده وایوای با سُرنا و دهل، چشم براهته شاهینم. می‌خوان پیشوازت کنن... سوار شو (همان: ۵۱۲).

اکنون روستاییان که از ناتوانی ارباب عبدی در برقراری نظم و رسم پیشین آگاه شده‌اند، از دادن سهم اربابی خودداری کرده‌اند و به این ترتیب، خود عملاً به مبارزهٔ طبقاتی برخاسته‌اند. هیچ چیز جز خودداری از پرداخت سهم اربابی و پشتیبانی رعیت از ممد برای ارباب عبدی نگران‌کننده‌تر نیست:

«گندم درو شد و... پاک شد. محصول را به خانه‌ها بردند. کسی یک دانه گندم به ارباب عبدی نداد. علی شله، جاسوس دوجانبهٔ ممد، و بقیهٔ آدم‌های ارباب عبدی تو ده می‌چرخیدند اما سراغ هر کسی می‌رفتند، این جواب‌ها را می‌شنیدند: جون ما فدای اربابمون! ارباب

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

ما تو همه اربابا، تکه. ما راضی نیستیم اربابمون تو قصبه ی غریبه سرگردون بشه. . . امسال یک دونه گندم دس نداد. . . ایشالا سال دیگه . . . ایشالا سال دیگه که خدا به ما داد، ما همه شو می‌دیم به اربابمون» (همان: ۴۸۱).

در جلد هفتم کلیدر نیز این رویکرد مشاهده می‌شود؛ با برآمدن جنبش مردمی و بلند آوازی گل محمد پس از قلع و قمع امنیه‌های مأمور از قوچان و آشکارتر شدن سیمای او به عنوان منجی و مایه امید توده‌های روستایی و ستم دیده آغاز م شود. گل محمد دله دزدهایی مانند؛ بوژدنی و علی خان چخماق را دستگیر کرده به میدان قلعه آورده‌است تا در معرض دید و داوری مردم قرار دهد. رعیت جماعت از دستگیری و گرداندن آنان در کوچه‌ها، ابراز خرسندی می‌کنند (ر.ک. دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ج ۷، ۱۸۲۳). این دو متهم، اقرار می‌کنند که از پیش‌کرده‌های نجف ارباب سنگردی هستند که مال غارتی از مردم را به بهای خوب می‌خرد اما دزدی‌ها را به گردن گل محمد می‌اندازد تا در چشم و دل مردم، بی‌اعتبار و نیروهای نظامی را بر ضد آنان بسیج و مصمم کند (همان: ۱۸۳۷). از این پس، گل محمد طرف رجوع و مرافعه مردم می‌شود و آنان، شکایات خود را از اشخاص و کارگزاران دیوانی (دولتی) به او می‌برند (همان: ۱۸۴۴). در یک داوری کلی می‌توان گفت: جلد هفتم، به نیکی توانسته بخشی از سیمای مردمی و حرکت طغیانگرانه گل محمد سبزواری را ترسیم کند. در این جلد، او می‌کوشد به شکایات چند تن از ستم‌دیدگان، رسیدگی و احقاق حق کند.

یکی دیگر از صحنه‌هایی که به شدت عاطفه ایجاد می‌کند، تأثیرگذار است و سیمای مردمی جنبش گل محمد را نشان می‌دهد، رسیدگی به شکایت پیرزنی در روستای چل‌گزان است تا از دختر پیرزن در برابر ستم و خست ارباب که بر چوپانش سخت می‌گیرد، دادستانی کند. او به ارباب حکم می‌کند گوسفندی بر زمین بکوبد و گوشش را به زن زائو و گرسنه چوپان بدهد تا از مرگ نجات یابد و در پایان، به پیر زن شاک می‌گوید:

«گوشت‌های این بره را قورمه کن برای آن زن و بگذار کنار دستش تا بخورد و به ماه نوروز برسد» (همان، ج ۸: ۲۱۷۸). افزون بر این، باید اشاره کرد که رمان حماسی بر اغراق استوار است: نوع ادبی حماسه بر بزرگ‌نمایی رفتار و کردار قهرمان و کوچک‌نمایی پندار و کردار ضد قهرمان استوار است. در رمان حماسی اینجه ممد، بر علاقه و مهارت ممد به شکار گوزن و مهارت بیش از اندازه او در تیراندازی، اشاره شده است:

«ممد در تمام ده در شکار گوزن، تک بود. در تیراندازی، چنان بود که ساس را هم می‌زد» (همان: ۷۳). اینجه ممد، که در لغت به معنی محمد ریزه است، در پندار مردم به ویژه پس از چند بار پیروزی، چنان بزرگ می‌نماید که هیأت و کردارش دیگر به انسان عادی، مانند نیست:

«قد دیو بود . . . یه درخت کاج آتیش زده بود و دس گرفته بود و تو ده راه افتاده بود و خونه‌ها رو یکی یکی به آتیش می‌کشید. تو ده، مثل باد می‌چرخید. تو تاریکی شب، از چشم‌اش آتیش بیرون می‌زد . . . یه هو، قد می‌کشید و می‌شد قد چنار؛ بعد یه هو کوتاه می‌شد. تیرم بهش کارگر نبود. هرچی تیر بهش خورد، یه دونه‌ش نرفت تو گوشش» (همان: ۳۶۸).

چنانکه اشاره شد؛ گونه متضاد این بزرگ‌نمایی قهرمان، کوچک‌نمایی ضدقهرمان است و این، همان است که نویسنده با خفیف‌سازی کالاجی راهنن، او را در نقطه مقابل اینجه ممد قرار می‌دهد و می‌گوید:

«چالاک نبود؛ جسور هم نبود، اما در نیرنگ‌بازی و دغل‌کاری، ختم بود. هیچ کدام از کسانی را که کشته بود، از روبه‌رو نرده بود. همه را از پشت می‌زد و تله‌هایی که او می‌چید، نیرنگ‌هایی که او می‌زد، چیزی نبود که به عقل و خیال برسد. به شکل آلت دست علی صفا بیگ دیده می‌شد» (همان: ۳۶۹).

#### ۴. بررسی تطبیقی شخصیت پردازی کلیدر و اینجه ممد



# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

یکی از شاخص‌های برجستهٔ رمان کلیدر و اینجه‌ممد که می‌توان به تطبیق و مقایسهٔ آنها پرداخت، رفتار عیارگونهٔ قهرمانان دو رمان است. این عیاران جوانمرد و مردمی، نه تنها از میان خود توده‌ها برمی‌خاستند، بلکه همهٔ هم و غمشان هم، درد توده‌های محروم بوده است. در روزگارانی که هنوز حاکمیت سیاسی، این توانایی را ندارد که از رعیت در قبال زمینداران، زمین خواران محلی و راهزنان غارتگر دفاع کند و نظم اجتماعی و حاکمیت قانون را برقرار سازد، گاه عیاران در بسیاری از سرزمین‌ها مانند ایران، آذربایجان و ترکیهٔ عثمانی، از حقوق اجتماعی طبقات آسیب‌پذیر، حمایت می‌کرده‌اند. برخی از آنان عبارتند از: «میخلی بابا» در قره‌باغ، آذربایجان و ارمنستان، «جلالی لُر» در جنوب غربی آذربایجان و «کور اوغلو» در روزگار حکومت صفویان.

بی‌شک مهم‌ترین شخصیت قهرمان خلق شده توسط محمود دولت‌آبادی در رمان کلیدر «گل محمد» و در رمان اینجه‌ممد توسط یاشار کمال «اینجه‌ممد» است. این دو رمان که از رمان‌های پر حجم محسوب می‌شوند و شخصیت‌های فراوان و فرازهای اصلی و فرعی بسیاری را در خود جای داده‌اند. اما این دو شخصیت از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار هستند؛ شخصیت گل محمد و اینجه‌ممد، قهرمانان دو داستان، را می‌توان با سه ویژگی اصلی «شجاعت»، «درایت» و «آزادگی» شناخت. شجاعت گل محمد و اینجه‌ممد را در فرازهای بسیاری از رمان که اوج آن در نبرد پایانی آنها و گروه‌شان است، به چشم می‌آید. درایت و تدبیر گل محمد و اینجه‌ممد نیز در موارد بسیاری نمایان می‌شود که از آن جمله در سلوک خاص این دو با خوانین و با حکومت نمود واضح دارد. و در برخورد گل محمد و اینجه‌ممد با مردم فرودست و ستم‌دیده، صفت آزادگی آنها به بارزترین شکل جلوه‌گر می‌شود.

می‌توان ویژگی‌های دیگری نیز در گل محمد و اینجه‌ممد، سراغ گرفت که به نظر می‌رسد قابل خلاصه شدن در این سه ویژگی و صفت اصلی و مهم آنها هستند. از جمله آنها عاشق‌پیشگی است که در رفتار آنها با مارال و خدیجه از اولین برخوردها تا صحنه وداع آخر، جریان دارد. اینجه‌ممد و گل محمد، مردانی روستایی و عشایر هستند که ناخواسته به آشوب تاریخ کشانده می‌شوند و همراه آن به سوی پایانی تراژدیک می‌روند. آنها قهرمانی هستند که سرشت رمانتیک خود را در صحنهٔ مرگ بروز می‌دهند.

با بالا گرفتن کار گل محمد و اینجه‌ممد و پیچیدن خبر عیاری‌های آنها، امیدی در دل طبقهٔ محروم پیدا می‌شود تا شاید حرکت گل محمد و اینجه‌ممد بتواند جلوی بیدادگری‌های خوانین و زمین‌داران را بگیرد. این امید، اندک‌اندک واقعی می‌شود و در چندین صحنه شاهد ستاندن حق مظلوم از ظالم و مجازات کردن ظالم در دو رمان هستیم. اما این مردم که به زعم گل محمد و اینجه‌ممد و کسانی که با آنها رایزنی می‌کنند، با زیردست بودن و تحقیر شدن خو گرفته‌اند، گل محمد و اینجه‌ممد را هنگامی که در تنگنا قرار می‌گیرند، همراهی نمی‌کنند. او از طرف مردم خودشان درک نمی‌شود و جامعه همپای آنها پیش نمی‌آیند. در این موقعیت، تنها سه راه برای آنها باقی می‌ماند؛ تسلیم، فرار یا جنگ. دو راه اول با میانجی‌گری برخی از ماموران دولتی با آنها در میان گذاشته می‌شود اما گل محمد و اینجه‌ممد راه سوم را برمی‌گزینند چون دو راه اولی با آزادگی‌شان منافات دارد.

شخصیت‌پردازی ستار در کلیدر، تا حدود فراوانی تداعی‌کنندهٔ جبار در رمان اینجه‌ممد است. در رمان اینجه‌ممد، جبار، یار و یاور همیشگی اینجه‌ممد است، در بسیاری از تنگناها به کمک او می‌شتابد و جان او را نجات می‌دهد. ستار در رمان کلیدر نیز این نقش را دارد با این تفاوت که جبار در رمان اینجه‌ممد، چندان اهل مشاوره دادن به اینجه‌ممد نیست و مطیع صرف او محسوب می‌شود و در بخشی از رمان که از کمک کردن به اینجه‌ممد در نجات خدیجه امتناع می‌کند، توسط یاشار کمال به کلی از رمان حذف می‌شود در حالی که در رمان کلیدر، ستار، پیچیده‌ترین و معماآمیزترین شخصیت رمان است و تا حدودی القاگر تفکرات سوسیالیستی در بطن رمان است.

چنان که در رمان کلیدر آمده‌است؛ گل محمد در روزگار خدمت سربازی خود، ناآگاهانه در کنار سربازان دولت در آذربایجان و به قصد سرکوب فرقهٔ دمکرات آذربایجان می‌جنگید. او از کارنامهٔ خدمت سربازی خود خشنود است و به آن، مباهات می‌کند. ستار، برعکس، در همان زمان از جمله اعضای حزب تودهٔ ایران بوده که به دلیل برخورداری از آگاهی اجتماعی - سیاسی، در خدمت فرقهٔ دمکرات

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

آذربایجان بوده است و از کشتار و درندگی سرباران دولت شکایت دارد؛ چنان که پیداست، گل محمد و ستار در دو قطب مخالف با هم می‌رزمند: یکی در اوج ناآگاهی در خدمت همان حضرت اشرف و دیگری در جبههٔ مخالف، مشاهدات خود را از سر آگاهی سیاسی بازمی‌گوید. اما به هر حال ستار هم به مانند جبار اینجه‌ممد، برای گل محمد، قهرمان داستان، نقش یاریگر را ایفا می‌کند. وقتی دلاور قصد گل محمد می‌کند، او را از آسیب بداندیش، می‌رهاند.

یکی دیگر از شاخص‌هایی که مخاطب را بر آن می‌دارد تا بپندارد، کلیدر متأثر از رمان اینجه‌ممد است، برخورد شخصی سرگرد فربخش با کلیدر است که تا حدود فراوانی به برخورد وکیل‌باشی عاصم با اینجه‌ممد شباهت دارد.

سرگرد فربخش از یک سو او بر سفرهٔ آلاچاقی می‌نشیند و به شاد خواری و شاد نویسی، روز می‌گذراند و از سوی دیگر، برای گل محمد سلاح می‌فرستد. سرگرد فربخش خود نیز دل در گرو رفتار عیارانه و طغیانگرانهٔ گل محمد نهاده‌است. او با اعزام فوج فوج امنیه به سروقت گل محمد، وظیفهٔ حرفه‌ای و دولتی خود را انجام می‌دهد و در عین حال، با رساندن خبر نزدیکی نیروهای ژاندارم به گل محمد، او را از زیر ضربه خارج می‌کند. فرماندهٔ گروه امنیه‌ای که به تنهایی با گل محمد، دیدار می‌کند، به دستور سرگرد فربخش برای او، فشنگ آورده و از مسیر فوج خود با او سخن می‌گوید:

«دو مرد می‌خواهم که همراهش بروند درونه . . . شبانه بروند و شبانه برگردند. باید پول ببرند و فشنگ بیارند(دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ج ۹: ۲۰۹۴).

سرگرد فربخش در دیدار خود با گل محمد به او اطمینان می‌دهد:

«من آمده‌ام تا قسم بخورم که بدخواه تو نبوده‌ام. هرگز! . . . بلکه هواخواه تو بوده‌ام. به همین روشنایی خدا، قسم می‌توانم بخورم که فربخش، دشمن و بدخواه گل محمد نبوده‌است»(همان، ج ۱۰: ۲۶۱۵).

او سپس می‌افزاید که بالایی‌ها، متوجهٔ همدلی او با گل محمد و مماشات با او شده‌اند. به همین دلیل، دارند محل خدمت او را تغییر می‌دهند و شاید این انتقال، تنزل درجه هم به دنبالش داشته باشد(همان: ۲۶۱۷).

اشاره شد که دولت‌آبادی، فکر آوردن چنین شخصیت آزاده‌ای را از یاشار کمال و رمان اینجه‌ممد او گرفته‌است. در آن رمان، اینجه‌ممد، در غار علی‌کوه در محاصرهٔ یک فوج امنیه است. همسرش، خدیجه، در اوج سرما و برف، در حال زایمان است. وکیل‌باشی عاصم، مدت‌هاست که اینجه‌ممدِ یاغی را دنبال می‌کند اما تا کنون نتوانسته‌است، دستگیرش کند. اکنون هم، زایمان و تولد نوزاد عرصه را بر اینجه‌ممد تنگ کرده، هم فشنگ‌های او تمام شده‌است. اینجه‌ممد از بالای کوه، اعلام تسلیم می‌کند. وکیل‌باشی عاصم به تنهایی به داخل غار می‌رود و به او دستبند می‌زند اما وقتی چشمش به نوزاد و زائو می‌افتد، از دستگیری اینجه‌ممد در این حال و روز، اندوهگین و شرمنده می‌شود. دستبند را باز کرده، جوانمردانه می‌گوید:

«اینجه‌ممد! من مردی نیستم که بتونم تو رو تو این وضع دستگیر کنم. از کمرش پنج خشاب فشنگ باز کرد انداخت زمین: من رفتم. تو از پشت سرم، شلیک کن.

وکیل‌باشی خودش را به همقطارهایش رساند :

این بی‌ناموس، مگه به این آسونیا تسلیم می‌شه؟ کلک زده بود که منو تو تله بندازه و بزنه. اگه خودمو ول نکرده بودم رو زمین، تیر خورده‌بودم. داره توفان می‌شه. برگردیم طرف دامنه و گرنه، همه‌مون همین جا یخ می‌زنیم و می‌میریم»(یاشار کمال، ۱۳۵۷: ۴۹۶).

با این همه، سرگرد فربخش، جایی دیگر نشسته‌است که وکیل‌باشی عاصم را هرگز به آن، راه نیست. در توده‌ای بودن او، تردیدهایی هست. افسر ارشد توده‌ای بی‌دستور و اجازهٔ رده‌های بالاتر، نمی‌تواند به یک یاغی ضد دولتی کمک تسلیحاتی کند؛ چنان که فرمود هم - وقتی ستار از او می‌خواهد که از جنبش مردمی گل محمد پشتیبانی کند - از چنین کمکی به گل محمد تن می‌زند:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«هیچ یک از ما، اختیارمان دست خودمان نیست، هیچ یک از ما» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۱۰: ۲۶۲۳).

اما سرگرد فربخش، درست در مقطع حملهٔ مأموران امنیتی به رهبری و اعضای حزب، فریاد را مخفیانه از زیر ضربه خارج و او را درخانهٔ معاون دادگستری سبزواری مخفی می‌کند. تنها شخصیت‌های آزاده، ملی و غیر وابسته‌ای همچون سرگرد فربخش و وکیل‌باشی عاصم می‌توانند همهٔ دوستان مردم را از گزند کارگزاران تبهکار دولتی و اوباش، پناه دهند و از ایشان پشتیبانی کنند. افزون بر این، بن مایهٔ آتش زدن خرمن از روی کینه‌توزی و انتقام‌خواهی در کلیدر، ناخودآگاهانه مخاطب را به یاد همین بن مایه در رمان اینجه‌ممد می‌اندازد. شاید این اقتباس، آگاهانه نباشد ولی به هر حال، آتش زدن انبار غلهٔ ارباب عبدی توسط اینجه‌ممد و نایب را در ذهن مخاطب تداعی می‌کند.

یکی دیگر از شخصیت‌هایی که شباهت فراوانی به شخصیت‌های رمان اینجه‌ممد دارد، بیگ‌محمد است که در مقام خواننده، نوازنده و عاشق ظاهر می‌شود:

«زنگ و آهنگ صدا، خود بیگ محمد را پیش از دیگران افسون می‌کرد؛ چنان که نیرویی گزاف می‌یافت؛ رها می‌شد؛ خود با نوایش رها می‌شد... چگور همپا نمی‌کشید؛ لنگ می‌زد؛ ناتوان درمی‌ماند. بیگ‌محمد ناگزیر بر آن می‌خمید؛ به بازی درش می‌آورد؛ به تکان، بالا و پایینش می‌برد؛ می‌خواباندش؛ کج و راستش می‌کرد؛ می‌مالاندش و گوشمالی می‌داد. تلاشی تا چگور خود را به رد صدا برساند: هی . . . مو چوپانِ بیابانم مو چوپانم؛ مو چوپانم (همان: ۱۰۱۸، ۱۰۱۷)

وقتی مخاطب، صحنهٔ چگور نوازی و به آواز خواندن ترانه‌ای از بیگ محمد را در کلیدر می‌خواند، بدون شک بی اختیار به یاد صحنه و شخصیت مشابهی در رمان اینجه‌ممد می‌افتد. در این رمان، شخصیتی به نام عاشق علی یا علی بی‌چاره وجود دارد که از یاغیان قدیمی است:

هم یاغیه، هم عاشقه؛ ساز و آوازشم خیلی تعریف داره  
عاشق علی چون از فراز کوه به پایین آن فرود می‌آید، به اتاق خود رفته، سازش را برمی‌دارد:  
همان جا نشست و شروع کرد به کوک کردن ساز. بعد یکهو شروع کرد به خواند. صدایی کلفت داشت؛ مثل این که این صدا از علی بیچاره نبود؛ مثل این که این آواز از یک سال دورتر می‌آمد؛ مثل این که این آواز از دورها، از کوه‌ها، از چوکوروا و از دریا می‌آمد. علی بیچاره می‌خواند:

بیا مرهم بنه زخم دلم را که عالم مرهم درد تو باشه  
(همان: ۱۰۱۸، ۱۰۱۷)

انگشت‌هایش می‌ایستند. روی ساز، خم شده است؛ مثل این که خوابش برده. ناگهان سرش را بلند می‌کند. انگشت‌هایش روی تارها می‌پزند:

ایا مرغ هـــــــــــــــــوا و سنگ خاره  
منــــــــــــــــم اون عاشــــــــــــــــق یک روز عاقل  
منــــــــــــــــم اون پاره برف کوه مسکن  
نپرس اسمم؛ علی بیچاره‌ام من  
که صد روز دگر دیوانه‌ام من  
که سیلاب بهار، آواره‌ام من  
(یاشار کمال، ۱۳۵۷: ۴۱۴)

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

به نظر می‌رسد؛ علت پیوستن عاشق علی به دار و دسته اینجه ممد، همان زمینه مشترک عیار پیشگی اوست. در این حال، حضور این شخصیت در رمان، از یک سو ریشه در علاقه شخص نویسنده به عاشق‌ها دارد و از سوی دیگر، منش عیاری عاشق علی، با ساختار اجتماعی رمان که عیاری، مردم‌گرایی و ارباب‌ستیزی است، تناسب دارد.

یکی دیگر از کاراکترهایی که دولت‌آبادی در کلیدر، تحت‌تأثیر رمان اینجه‌ممد خلق کرده‌است، میرخان دزمینی است. میرخاندز زمینی در کلیدر، بر پایه سیمای صفاییگ در اینجه‌ممد ساخته و پرداخته شده‌است. املاک و دارایی علی صفا بیگ نیز به مانند میرخان دزمینی حاصل تصرف املاک رعیت با ترفند است:

«مبارزه‌ای بین علی صفاییگ و دهاتی‌ها در گرفت و سال‌ها طول کشید. هوش پدر سگ علی صفا بیگ هم در این کشمکش‌ها، خود را نشان می‌داد. دوز و کلک‌های تازه‌ای پیدا می‌کرد؛ چاره‌ها و راه‌های و حیل‌های نوی اختراع می‌کرد.

مزارعی که علی صفا بیگ این اواخر به چنگ آورده، با ده سیاه‌توت هم‌مرز است. نیم بیش‌تر این‌ها، از ارامنه باقی مانده؛ نیم دیگرش را هم با حیل و زور از چنگ دهاتی‌ها درآورده. اختلاف میان دهاتی‌های سیاه‌توت و علی صفا بیگ، از سال‌ها پیش شروع شده و کش دارد. علی صفا بیگ و دهاتی‌ها، سایه همدیگر را با تیر می‌زنند. مسلط شدن علی صفا بیگ به دهاتی‌های سیاه‌توت و دست‌گذاشتنش روی این همه خاک و مزرعه با هزار نیرنگ و حیل، داستان درازی است» (یاشار کمال، ۱۳۵۷: ۳۶۵).

دومین همانندی میان صفا بیگ و میرخان، بهره‌جویی آن دو از یاغیان و نیروهای شبه نظامی غیر دولتی برای ارعاب و سرکوب رعیت ناراضی است. صفا بیگ، از دار و دسته کالایچی راهزن برای ارعاب رعیت خود بهره‌جویی می‌کند:

«او به شکل آلت دست علی صفا بیگ دیده می‌شد. راستی هم آلت دست او بود... کالایچی، زمستان‌ها هم مهمان علی صفا بیگ بود و در اتاق مخصوصی که برایش ساخته بودند، ازش پذیرایی می‌شد. فقط وقتی حوصله‌اش سر می‌رفت، به کوه می‌رفت و سری به دسته‌اش می‌زد. دسته‌اش هم وضع بدی نداشت. همین که برف می‌زد، در یکی از دهات دور کوهستانی جا به جا می‌شدند و خورد و خوراکشان حسابی و مفصل، رو به راه بود. کیف می‌کردند. همه این راحتی را هم از علی صفا بیگ داشتند» (همان: ۳۷۰، ۳۶۹).

میرخان هنگامی به سراغ گل محمد می‌آید که هنوز تازه دارد میان مالک و رعیت، خط و مرز می‌کشد و جایگاه خود را در میان این دو طبقه اجتماعی بازمی‌شناسد. بهترین دلیل برای اثبات این نکته، این است که به قول ستار هم آن‌ها که مظلوم واقع شده‌اند، هم آن که خودش را مظلوم وانمود می‌کرد. به نزدش می‌آمدند. رفتار آزمندانه و یاغیگرانه خان محمد و گرفتن رشوه و پیشکش از میرخان، نمود آشکاری از آشفتگی رفتار اجتماعی میان گل محمد و خویشان و نزدیکان اوست. میرخان با شناخت همین نقطه ضعف‌ها است که به خود اجازه می‌دهد در ازای دادن پول به خان محمد، رضایت او را برای ارعاب رعیت معترض خود، جلب کند:

«غائله را ختم کن خودت خان محمد! فقط همین که نمی‌خواهم دم به ساعت، سر راهم، خار سبز شود. خودت که کار کرده هستی خان! می‌خواهم شب‌ها، سر آسوده به بالین بگذارم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۱۸۶۸، ۱۸۶۷).

در رمان اینجه ممد، صفا بیگ، آمیزه‌ای از میرخان و آلاچاقی است. در کلیدر، دولت‌آبادی این دو سیما را از هم جدا کرده و به هریک، سیما و منشی متفاوت بخشیده‌است. نقش کالایچی را در رمان دولت‌آبادی، نوروزبیگ ایفا می‌کند. نوروزبیگ، نیز زمانی یاغی بوده و جز غارت داشته‌های مردم، کاری نداشته‌است:

«مثال نوروز بیگ همان سال‌هایی هم که با حکومت جنگ داشته‌اند، قصد پر کردن کیسه خود را داشته‌اند و چون راه را دشوار یافته‌اند، تمکین کرده‌اند و عمله ظلم شده‌اند» (همان، ج ۱۰: ۲۶۰۹۱).

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

آلاجقی به عنوان بزرگ‌ترین مالک و نیز هشیارترین آنان، نوروز بیگ را برای بی جان کردن گل محمد و بیگ محمد اعزام می‌کند. آنان، دلاور را نیز به عنوان بلد با نوروزبیگ، همراه می‌کنند زیرا به احتمال، می‌دانند که دلاور هم به خاطر مارال، کینه گل محمد را به دل دارد. دلاور پیش از این یک‌بار در زندان، قصد جان گل محمد کرده اما به مقصود نرسیده است.

گل محمد، هنگام جدایی از دلاور به او هشد ار می‌دهد که اگر خواست با گل محمد روبه‌رو شود، ناجوانمردانه و از پشت حمله نکند. با این همه، دلاور نمی‌تواند به قول خود عمل کند. پس، مانند نوروزبیگ، خود را در میان گوسفندان پنهان کرده‌است و مسلحانه بر گل محمد ظاهر می‌شوند. پس ویژگی این هر دو مزدور، ناجوانمردی و حمله از پشت و غافلگیرانه است: «از طرف کاشمر آمده‌اند. نوروز بیگ داوطلب شده‌بوده. یک سروان امنیه هم با گله همراه بوده که گریخته. پس گله‌شان هم امنیه‌ها بوده‌اند که لابد بنا بوده بعدش وارد کارزار بشوند که نشده و عقب نشسته‌اند» (همان: ۲۶۱۰).

کالایجی نیز در رمان اینجه‌ممد، همین خصوصیات را دارد، ناجوانمرد است. چست و چالاک نیست؛ اما نیرنگ باز و مکار است: «هیچ کدام از کسانی را که کشته بود، از رو به رو زده بود. همه را از پشت می‌زد. تله‌هایی که او می‌چید، نیرنگ‌هایی که او می‌زد، چیزی نبود که به عقل و خیال برسد» (یاشار کمال، ۱۳۵۷: ۳۶۹).

کالایجی نیز همراهی به نام کوچک‌علی دارد که مأموریت داشته برخی از یاران اینجه‌ممد، مانند جبار، را به دسته کالایجی جذب کند. نوروز بیگ در رمان کلیدر توسط خان عمو به تیر کشیده می‌شود و کالایجی در رمان اینجه‌ممد، توسط اینجه‌ممد با گلوله زخمی می‌شود و جبار هم کوچک‌علی را با تیر، می‌زند:

«ممد خودش را روی زمین انداخت و کالایجی را به تیر باران گرفت . . . ممد به عقب نگاه کرد. جبار هم کوچک علی را زده بود. کوچک علی تو خون خودش می‌غلتید» (همان: ۴۰۱).

آنچه اینجه ممد را با کلیدر متفاوت می‌کند، این است که کشته شدن هر یک از دشمنان و بداندیشان قهرمان مردمی، یک پیروزی قطعی و امیدوار کننده برای او به شمار می‌رود. با توجه به این که کالایجی در رمان اینجه‌ممد، پیش کرده صفا بیگ است و رعیت روستایی پیوسته مورد دستبرد این راهزن قرار می‌گیرند، قتل او یک پیروزی برای رعیت صفا بیگ و یک شکست رسواکننده برای مالکان روستاها به حساب می‌آید. در قتل کالایجی، خواننده شاهد شادی و جشن مردم است؛ در حالی که مرگ نوروزبیگ و دستگیری دلاور، هیچ‌گونه بازتاب مردمی ندارد. به بازتاب این قتل‌ها در اینجه ممد دقت کنیم:

«زد و خورد اینجه ممد با کالایجی، بیش از هر جا، در ده وایوای اثر کرد. عصر بود که این خبر به وایوای رسید. همه، دست از کار کشیدند. در میدانگاهی جمع شدند. دهاتی‌ها خوش حالی می‌کردن. . . دهاتی‌ها یک پشتیان پیدا کرده‌بودند. می‌گفتند: اینجه‌ممد، پشت ماس.

اینجه ممد جلوی کالایجی و دشمنان آنها (دشمنان رعیت‌ها) درآمده‌بود. دو سال بود که از ترس کالایجی، دهاتی‌ها نمی‌توانستند از دهشان پا بیرون بگذارند. علی صفا بیگ، مزرعه‌هاشان را یکی یکی از دستشان درمی‌آورد. دهاتی‌ها جرئت نداشتند به قصبه بروند از علی صفا بیگ شکایت کنند» (همان: ۴۰۳، ۴۰۴).

در رمان کلیدر دولت‌آبادی، کشته‌شدن یا زنده‌ماندن نوروزبیگ هیچ‌گونه موجی ایجاد نمی‌کند و بازتاب امید بخشی در میان مردم ندارد، زیرا نوروزبیگ در برابر رعیت قرار نگرفته‌است. پس، لزومی هم ندارد که قتل یکی از ایادی دولت و بزرگ مالکان، مایه مسرت خاطر رعیت جماعت قرار گیرد. از این‌رو، می‌توان گفت؛ کشته‌شدن نوروز بیگ نشان از سستی پیرنگ و فقدان پیوند منطقی در رمان کلیدر دولت آبادی است چرا که هر گونه رخداد برجسته‌ای برای قهرمان، باید موج ایجاد کند و این موج خود، به یک رشته بازتاب‌های منطقی دیگر بینجامد؛ هم خواننده را بر سر ذوق و شوق درآورد و هم او را به آگاهی از بازتاب این قتل یا پیروزی بر سلسله رخدادهای

چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی  
The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

بعدی برانگیزد. چنانکه در رمان اینجه‌ممد یاشار کمال، خواننده در صورتی می‌تواند به درک بهتری از فصل بیستم برسد، که آنچه را در مورد اهمیت شخصیتی به نام کالایجی هست، بداند و درک کند. به نظر علی‌صفا بیگ، کالایجی تنها در صورتی می‌تواند خود را به عنوان یک یاغی موفق معرفی کند که بتواند اینجه‌ممد را تباه کند:

«اینجه‌ممد تو چوکوروا، اسمی در کرده که اون سرش نا پیداس. اگه یاغی هستی، باید یه همچین آدمی رو بکشی، که اسمت عالمو بگیره... اقبال بهت رو آورده کالایجی! اگه اینجه‌ممدو بکشی، چوکوروا دیگه مال خودمونه» (همان: ۳۶۸).

پیوند منطقی در رمان، بسیار برجسته است. کالایجی در آستانه یک آزمون قرار گرفته است. اطلاق یاغیگری تنها هنگامی مصداق می‌یابد که او در این آزمون، پیروز شود. پس کالایجی باید برای دفاع از عنوان خود، مستقیماً با شخصیتی رو به رو شود که اسمی در کرده است. کشته شدن هر یک از این دو قهرمان و ضدقهرمان، باعث گسترش رمان می‌شود و موج ایجاد می‌کند. میان این عمل‌ها و عکس‌العمل‌ها، پیوندی منطقی و معنایی هست که به کار خوانش رمان می‌آید و به آن پیوند منطقی می‌گویند.

در رمان کلیدر، سلطان خرد خرسفی، شباهت زیادی به ارباب عبدی در اینجه‌ممد دارد. او از جمله مالکانی است که رفتار یاغیگرانه گل محمد را بر نمی‌تابد. پس به نشانه اعتراض طبقاتی، با جمعی از رعیت خود به مشهد می‌رود تا در نهادهای دولتی و دیوانی، بست بنشیند و خواهان اعزام نیروی نظامی و سرکوب غائله گل محمد شود. برای بست‌نشینی، مقدماتی لازم است. ابتدا باید جنابیتی اتفاق افتاده باشد. اکنون که چنین اتفاقی رخ نداده است، می‌شود آن را به طور مجازی، انجام داد. به نجف ارباب که قرار است به زودی دامادش شود می‌گوید:

«گل محمد یاغی است... که در کاهدان را از پشت می‌بندد و از سوراخ سقف انبار، آتش در میان کاه‌ها می‌اندازد... این، نفت و این هم شولا. تفنگی به من بده. کار جمل [تفنگچی] با من... رعیت مثل پشگل، ریخته است. خودم هر چند تا بخواهی، برایت فراهم می‌کنم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ج ۹، ۱۹۰۸، ۱۹۰۹).

او از کسانی است که امنیت سیاسی را برای فعالیت اقتصادی خود، لازم می‌داند. همین امنیت کذایی و دروغین، به او حق می‌دهد تا به نجف ارباب سنگردی پیشنهاد کند تا دو تن از رعیت‌های وفادار و خانه زاد خود را در انبار کاه، خفه دود کند یا نگهبان برج قلعه را بکشد و مرگ و قتل این سه تن و آتش گرفتن انبار کاه را به گردن گل محمد بیندازد. تنها در صورت تحقق چنین رفتارهایی است که می‌توان توجه دولت را به یاغیگری گل محمد جلب و امنیه‌های حکومت را برای سرکوبی یاغیان، مصمم کرد. او در ضیافت بندار و در حضور آلاچاقی و سرگرد فریخش می‌گوید:

«من از دست گل محمد شکایت دارم. من از دست گل محمد به مشهد می‌روم و در اداره امنیه، بست می‌نشینم جناب فریخش!... ارباب آلاچاقی! من خودم اگر شده به آتش بزنم، می‌روم و بست می‌نشینم. دست دخترم را می‌گیرم و با خودم به مشهد می‌برم و در اداره کل امنیه، بست می‌نشینم» (همان: ۲۵۰۷).

در اینجه‌ممد نیز، ارباب عبدی از محبوبیت قهرمان در میان رعیت ناخشنود خود، احساس امنیت نمی‌کند. پس، یا شروع به عریضه نویسی می‌کند تا صدای اعتراض خود را به گوش مقامات مسئول در آنکارا برساند، یا بر هر که میهمان می‌شود، از ضرورت امنیت در روستا و قصبه و سرکوب جنبش اینجه‌ممد سخن می‌گوید:

«مرتب به آنکارا تلگراف می‌زد. تلگراف پشت تلگراف که:

مردم طغیان کرده اند... یاغی‌ها، کوه‌ها را قرق کرده‌اند. مگر ما حکومت نداریم؟! (یاشار کمال، ۱۳۷۴: ۳۴۲).

ارباب عبدی گاه خود به قصبه رفته، از عریضه‌نویس می‌خواهد از طرف او به دولت شکایت کند:

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

«بنویس که تو کوه و گردنه، از زور یاغی نمی‌شه قدم ورداش... بنویس: دهاتو به آتش می‌کشن. بنویس که هر وقت دلشون بخواد، به قصبه‌م می‌ریزن. بنویس که جون و مالمون، در امان نیس... بنویس که دارن طغیان می‌کنن. بنویس که دیگه قانون، فقط رو کاغذ... بنویس که حکومت باید یه لشکر پیاده نظام بفرسه و ریشه‌ی اینا رو بخشکونه» (همان: ۴۲۳).

در مقایسه و ارزیابی میان دو رمان، رمان یاشار کمال از معماری و ساختار متنی منسجمی برخوردار است چرا که میان ساختار متن در رمان اینجه‌ممد یک نوع پیوند خاص میان اتفاقات و پدیده‌های داستان وجود دارد. چرا که خصومت میان اینجه‌ممد (قهرمان رمان) و ارباب عبدی (ضد قهرمان) ریشه‌دار و قابل توجیه است.

اینجه‌ممد، فرزند یکی از رعیت‌های همین ارباب است. او از کودکی در خار دشت به کار شخم‌زنی می‌پرداخته‌است. وقتی این پسر بچه‌ی یازده ساله، کار شاق شخم زدن در خار دشت را غیر قابل تحمل می‌یابد، از روستایش می‌گریزد: «دو ساله که گاو آهن ارباب عبدی رو می‌رونم. کبود خار، آدمو می‌خوره... ارباب عبدی هر روز، منو به قصد کشت می‌زنه... منم فرار کردم» (همان: ۲۱)

و همچنین نگاه شود به برشی دیگر از رمان اینجه‌ممد:

«بابام که مُرد، ارباب عبدی، دار و ندارمونو ازمون گرفت. اگه ننه‌م حرفی می‌زد، کتکش می‌زد. منم می‌گرفت و پرتم می‌کرد رو زمین. یه دفهم منو دو روز بست به درخت و رفت پی کارش. دو روز بعد، مادرم پیدام کرد و از درخت وازم کرد» (همان: ۲۷).

و افزون بر این، نگاه شود به برشی دیگر از رمان اینجه‌ممد که در آن، ارباب عبدی پس از بازگرداندن اینجه‌ممد به روستا، به خاطر ترمّد پسرک، از سهم دهقانی مادر و پسرک او، کم می‌کند. مادر برای پسرک توضیح می‌دهد: «وقتی تو رو... به ده برگردوند، کتکت نزد، من تعجب کرده بودم اما حالا می‌فهمم چرا روزیمونه بُرید. رزق‌مونه بُرید، کافر خدا شناس!» (همان: ۵۸).

چون اینجه‌ممد به سن بلوغ می‌رسد، بر خدیجه نامی شیفته می‌شود اما خدیجه می‌خواهد به نامزدی خواهرزاده‌ی ارباب عبدی درآید. با این همه، اینجه‌ممد، خدیجه را از چنگ خواهرزاده‌ی ارباب می‌رباید. این گونه ترمّد مجدد، بر ارباب عبدی گران‌تر می‌آید. در یک درگیری در جنگل، اینجه‌ممد، خواهرزاده‌ی ارباب را می‌کشد و ارباب عبدی را زخمی می‌کند و می‌گریزد:

ممد هیچ حرکتی نمی‌کرد. هیچ هیجانی نداشت و نمی‌ترسید. درست مثل سنگ..... ایستاده بود و نگاه می‌کرد. در این لحظه دست راستش که تو جیب شلوارش بود، تکانی خورد. اسلحه‌اش را بی‌دلهره و عجله از جیبش بیرون کشید. چنان خونسرد بود که انگاری قوطی سیگاری را با خیال راحت از جیبش در می‌آورد. اسلحه را رو به عبدی گرفت. چنان خونسرد که انگار هیچ چیزی قرار نبود اتفاق بیفتد، دوباره شلیک کرد، ارباب عبدی فریادی کشید:

آی سوختم.....

و داشت می‌افتاد که لوله‌ی اسلحه را رو به نامزد (خواهرزاده‌ی ارباب عبدی) برگرداند. سه بار هم به طرف او شلیک کرد. او همه فریاد زد: سوختم.

و افتاد (همان: ۱۳۴).

از همین فشرده‌ی رخدادها می‌توان دریافت که یاشار کمال تلاش کرده‌است که از اینجه‌ممد، شخصیت اصلی داستان، یک مبارز و یاغی راستین نشان دهد که مبارزه‌اش هم وجهی داشته‌باشد. اما گل محمد، قهرمان اصلی کلیدر، مورد ستم و بهره‌کشی هیچ اربابی قرار نگرفته‌است. درست است که طعم فقر را چشیده، اما مورد ستم طبقاتی هیچ اربابی قرار نگرفته‌است و به همین دلیل، هیچ گونه کینه‌

# چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and Research in Persian culture, language and literature

اساسی - در مقایسه با اینجه‌ممد نسبت به ارباب عبدی - نسبت به آلاچاقی، میرخان دزمینی، ارباب تلخ آبادی، بابقلی بندار و دیگری ندارد و حتی، اموال و دارایی‌هایی را که به عنوان باج از توانگران گرفته، به امانت نزد آلاچاقی نهاده است.

## نتیجه

مصطفی یاشار کمال و محمود دولت‌آبادی از نویسندگان واقع‌گرایی هستند که داستان‌هایشان سرشار از واقعیت‌هایی است که در جامعه محل زندگیشان وجود دارد. آنها به سراغ شخصیت‌ها و ماجراهایی رفته‌اند که هر کدام بخشی از رفتارهای واقعی انسان‌ها را در برابر محیط پیرامونشان بازتاب می‌دهند.

رمان اینجه‌ممد یاشار کمال و کلیدر دولت‌آبادی، رمان‌هایی هستند که موضوع آن به روستا و روستانشینان، مردمان ساده و عامی و خوش نشینان اختصاص یافته‌است و به نوعی هر دو داستان برگرفته از فرهنگ شفاهی جامعه محل زندگی دو نویسنده است، بنابراین هر دو داستان از خاستگاه مشترکی برخوردار هستند با این تفاوت که رخدادهای تاریخی منطقه خراسان و قیام عاشورا در نگارش رمان کلیدر بی‌تأثیر نبوده‌است.

دولت‌آبادی و یاشار کمال نویسندگانی هستند که دو اثر خود را در جو اختناق و خودکامگی حاکم بر جامعه ایران در دوره پهلوی و دوران دیکتاتوری آتاتورک در ترکیه سروده‌اند، در آثارشان به نحوی رسالت ادبی و تعهد اجتماعی روی آورده‌اند و نمایشگر نابسامانی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و ناروایی‌های اجتماعی شدند. داستان‌های این دو نویسنده از نظر پیام و زمینه و مفهوم قابل توجه است و ویژگی‌های انسان دوستی و برش اجتماعی و رسالت نویسندگی را داراست در این داستان‌ها وجود نویسندگان با ستم دیدگان و درماندگان عجین شده و می‌توان ادعا کرد که خود این دو نویسنده یکی از همین انسان‌ها هستند. نفرت از قشر سرمایه‌دار و طرفداری از طبقه زحمت‌کش، دعوت به خیزش و مقاومت در برابر ظلم و جور، در متن دو رمان بازتاب داده شده است. استفاده از قهرمانانی مردمی با ویژگی‌های عیاری و نسبت داده اعمال شجاعانه به آنها که گاهی اوقات با اغراق همراه می‌شود، نمونه‌هایی از این رویکرد است که در متن دو رمان به چشم می‌آید.

افزون بر این، با توجه به تقدم زمانی نگارش رمان اینجه‌ممد، کلیدر در پاره‌ای از موارد تحت‌تأثیر آن قرار گرفته‌است؛ وجود کاراکترهای یکسان، وجود برخی از حوادث مشترک در متن دو رمان، قرار داشتن برخی دیالوگ‌های مشترک، شبیه بودن دو قهرمان اصلی داستان از لحاظ جسمی به همدیگر (هر دو لاغر) نمونه‌هایی از این تأثیرپذیری است که مفصل به آنها پرداخته شد.

## منابع

۱. حسن‌لی، کاووس و ساناز مجرد، (۱۳۸۸). «بررسی محورهای اصلی و شیوه گسترش روایت در کلیدر»، بوستان ادب شیراز، شماره ۱، صص ۹۲-۱۰۷.
۲. دولت‌آبادی، محمود، (۱۳۷۴). کلیدر، چاپ دوم، تهران: انتشارات بزرگمهر.
۳. گرجی، مصطفی، (۱۳۸۷). «بررسی و تحلیل عناصر بومی، دینی و ملی بزرگترین رمان فارسی»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۱، صص ۲۵۵-۲۷۲.
۴. محسنی، احمد، (۱۳۸۳). «مکتب‌های ادبی در رمان‌های دولت‌آبادی با نگاهی نو به کلیدر و جای خالی سلوچ»، آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۳، صص ۵۲-۵۸.
۵. نصر اصفهانی، محمدرضا و میلاد شمعی (۱۳۸۸). «سبک شناسی رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی»، پژوهش زبان و ادبیان فارسی، شماره ۱۳، صص ۱۸۵-۲۰.



چهارمین کنفرانس ملی نوآوری و تحقیق در  
فرهنگ، زبان و ادبیات فارسی

The 4th National Conference on Innovation and  
Research in Persian culture, language and literature

۶. واصفی، صبا و حسن ذوالفقاری. (۱۳۸۸). «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی»، پژوهش زنان، دور ۷، شماره ۱، صص ۴۵-۵۶.

۷. یاشار، کمال (۱۳۶۲). **اینجه ممد**، ترجمه ثمین باغچه‌بان، تهران: نشر ابتکار، چاپ اول.